

## جامعه‌ی قدرتمند، دولت ضعیف تبیین جامعه‌شناختی مناسبات دولت - جامعه در ایران عصر قاجار

علیرضا سمیعی اصفهانی\*

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج  
(تاریخ دریافت: ۸۵/۹/۱۳ - تاریخ تصویب: ۸۵/۱۲/۱۲)

چکیده:

با این فرض که رفتار و کنش بازیگران اجتماعی و همچنین نوع تصور قدرت در سطح زندگی اجتماعی بر رفتار سیاسی دولت و چگونگی سازماندهی حیات سیاسی تاثیر گذار می باشد در آن صورت می توان پذیرفت که فهم ماهیت و عملکرد دولت در هر جامعه ای به فهم ساختار جامعه‌ای که دولت تنها بخشی از آن محسوب می‌گردد ارتباط تنگاتنگی دارد. در مقاله حاضر بر آنیم تا با استفاده از یک الگوی نظری معطوف به تحلیل تجربی و با تاکید بر رابطه‌ی بازتابی دولت - جامعه تبیین و تصویری واقع‌گرایانه از منطق این رابطه در ایران دوره قاجار ارائه دهیم. بررسی ماهیت جامعه سنتی و نظم سیاسی پیشامدرن و چرایی و چگونگی تغییر این نظم به نظم سیاسی مدرن در کانون این تحلیل قرار دارد.

واژگان کلیدی:

جامعه‌ی شبکه‌ای (جامعه‌ی قدرتمند) - دولت قوی - دولت ضعیف - کنترل اجتماعی - تحول اجتماعی - استراتژی بقا - سیاست بقا

### ۱- چارچوب نظری پژوهش

تاکنون الگوهای نظری متفاوت از سوی پژوهشگران مسائل ایران درباره سرشت جامعه ایرانی، نظام سیاسی برآمده از آن و سنجش روابط فی‌مابین آنها ارائه شده است که در این جا مجال پرداختن بدانها نیست.<sup>۱</sup> در این جستار برآنیم که از منظری متفاوت این رابطه و پیامدهای آن را مورد بررسی قرار دهیم. انگاره‌ی مورد نظر ما برگرفته از نظریه جول اس. میگدال<sup>۲</sup> در کتاب **جوامع قدرتمند، دولت ضعیف؛ روابط دولت و جامعه و ظرفیت‌های دولت در جهان سوم (۱۹۸۸) می باشد.** میگدال در این کتاب که در واقع نقدی است بر رویکردهای خطی مدرنیستی به توسعه با تاکید بر دیدگاه «دولت درون جامعه» به سنجش قابلیت‌ها و ناکامی‌های دولت در بستر اجتماعی خود پرداخته است. به اعتقاد او دولت بخشی از محیط منازعه است و در کنش متقابل با سایر بازیگران اجتماعی قرار دارد. در این جا، ابتدا مولفه‌های اساسی نظریه میگدال را به اختصار توضیح داده و سپس با کمی جرح و تعدیل به کاربرد نظریه وی درباره ایران دوره قاجار می‌پردازیم.

**۱-۱) دولت قوی ، دولت ضعیف:** میگدال قبل از هر چیز تعریفی از دولت ارائه می‌دهد که متأثر از مدل آرمانی ماکس وبر می‌باشد. به اعتقاد وی دولت عبارتست از سازمانی متشکل از کارگزاران متعدد تحت رهبری و هدایت نخبگان دولتی که از توانایی و اقتدار لازم برای وضع و اجرای قواعد الزام آور برای کلیه مردم و همچنین پارامترهایی برای به قاعده و تحت کنترل درآوردن سایر سازمان‌های اجتماعی در سرزمینی مشخص برخوردار بوده و در صورت لزوم بتواند از روز مشروع استفاده کند (Migdal, 1988, pp.19-21).

از نظر میگدال، «دولت‌های قوی» دولت‌هایی هستند که به میزان زیاد از توانایی‌های لازم (توانایی نفوذ، تنظیم روابط اجتماعی، استخراج منابع و توزیع یا اختصاص منابع) برای تحول اجتماعی از طریق طراحی، سیاست‌گذاری و اجرای برنامه‌ها برخوردارند، و «دولت‌های ضعیف» آنهایی هستند که در انتهای طیف دارندگان این توانایی‌ها قرار دارند. آنها به این دلیل ضعیف هستند که پاره‌های پراکنده‌ی جامعه همچنان قوی مانده‌اند و توانسته‌اند در سطوح مختلف (به خصوص ملی) با اقدامات دولت مخالفت نمایند. با تعریف ساده‌ی دولت بعنوان

۱- جهت مطالعه نقد این نظریه‌ها بنگرید به: «شکاف‌های اجتماعی و تاثیر آن بر رفتار سیاسی دولت در ایران معاصر». (رساله دکتری) از نگارنده در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

۲- جول اس. میگدال استاد و رئیس برنامه پژوهش‌های ملی در مدرسه هنری ام جکسون از پژوهش‌های بین‌المللی دانشگاه واشینگتن می‌باشد. آثار دیگر او عبارتند از دهقانان، سیاست و انقلاب و جامعه فلسطینی.

یک سازمان سیاسی که مبنایی برای حکومت در سرزمین مشخصی است نمی‌توان به اختلاف توانایی‌های دولت‌ها پی برد.

۲-۱) **جامعه‌ی شبکه‌ای (Weblike Society):** در انگاره‌ی پیشنهادی میگدال جامعه برخلاف تقسیم‌بندی‌های دوگانه‌ی مورد نظر مدل‌های کلان توسعه و تحول اجتماعی (یعنی مرکز/پیرامون، مدرن/ سنتی، بشتر سنتی/ کمتر سنتی) "ترکیبی از سازمان‌های اجتماعی" قلمداد می‌شود که هر کدام مستقلاً از قدرت و آزادی عمل بالایی برای کنترل اجتماعی برخوردارند. به اعتقاد میگدال غالب الگوهای نظری پیشین منابع "مقاومت" در برابر تلاش‌های دولت جهت پیشبرد اهداف خود را نادیده گرفته‌اند در صورتی که تنها با تمرکز بر کلیه سازمان‌های اجتماعی موجود که قواعد مختلف بازی را طراحی و کنترل اجتماعی را اعمال می‌کنند می‌توان ارزیابی صحیحی از سیاست در جهان سوم ارائه نمود. میگدال در صفحه ۳۳ کتاب خود می‌نویسد ظرفیت (و یا ناتوانی) دولت‌ها به‌ویژه توانایی آنها برای اجرای سیاست‌های اجتماعی و همچنین بسیج اجتماعی به ساختار جامعه مربوط می‌گردد. ناکارآمدی رهبران دولتی که با موانع نفوذ ناپذیری برای اعمال سلطه دولت مواجه می‌گردند ناشی از ماهیت جامعه‌ای قدرتمند است که رودرروی آنها قرار دارد. به عبارت دیگر ناشی از «مقاومتی» است که الیگارش‌ها و نخبگان محلی سنتی مانند روسای سازمان‌ها، زمینداران، کارفرمایان، روسای قبایل، دهقانان ثروتمند، زعیم، افندی، کودیلو، آقا، کولاک، (یا به اختصار مردان قدرتمند) از طریق سازمان‌های اجتماعی شان اعمال می‌کنند (Ibid, pp. 33-34). بطور کلی در جامعه شبکه‌ای سرجمع اقتدار ممکن است بالا باشد ولی اعمال آن چند پاره، متفرق و پراکنده است.

۳-۱) **استراتژی بقا (survival strategy):** به گفته میگدال استراتژی‌های بقا شامل نظام معانی، پیکربندی نمادین (اسطوره‌ها، ایدئولوژی، اعتقادات و...) و همچنین پادشاه‌ها و مجازات‌هایی است که از سوی سازمان‌های مختلف اجتماعی جهت اعمال کنترل و تعیین قواعد رفتار مردم ارائه می‌گردد. استراتژی‌های بقا مبنایی برای بقای شخصی، راهی به سمت تحرک اجتماعی عمودی یا پیشرفت فردی و همچنین پیوند دهنده‌ی هویت فردی با هویت گروهی و عمل جمعی است. مردم نظام نمادین را با فرصت‌های عمل ترکیب می‌کنند تا نیازهای فوری مادی خود را برطرف نموده و جایگاه خود را در سلسله مراتب اجتماعی مشخص نمایند (الگوی عقیده و عمل) (Ibid, pp 25-27).

میگدال سازمان‌های رسمی و غیررسمی را مجموعه‌هایی توصیف می‌کند که تعاملات سازمان‌یافته و روابط افراد را با سایرین تنظیم می‌کنند. این سازمان‌ها شامل قبایل، انجمن‌های

مختلف و جماعات محلی مجموعه ای از مجازات‌ها و پاداش‌ها و نمادها را جهت هدایت رفتار اجتماعی مردم شامل تعاملات میان پدر و پسر، کارفرما و کارگر، زمیندار و دهقان، روحانی و مریدان آنها و غیره بکار می‌گیرند. در جوامع پراکنده و گسسته (جوامع شبکه‌ای) که سازمان‌های اجتماعی بر سر قواعد بازی به کشمکش با یکدیگر می‌پردازند در مورد موضوعات بنیادی نظیر رفتار مناسب انسان و چگونگی سازماندهی جامعه شکاف‌های اساسی وجود دارد در چنین شرایطی مردم باید بین عناصر مختلف در تدوین استراتژی‌های بقای خود دست به انتخاب بزنند، انتخابی دشوار چرا که با احتمال مجازات از سوی سازمان‌های رقیب - که مهم‌ترین آنها سازمان دولت است - روبرو می‌شوند.

۱-۴) **کنترل اجتماعی**: "کنترل اجتماعی" ارزش و اعتباری است که سازمان‌های مختلف اجتماعی در محیط منازعه، بر سر کسب هر چه بیشتر آن به مبارزه می‌پردازند. دولت در رقابت با سازمان‌های قدرتمند اجتماعی جهت نظم بخشیدن به امور و هدایت رفتار افراد جامعه باید بتواند استراتژی‌های بقای کارآمدتر و جذاب‌تری (شامل نمادها، پاداش‌ها، مجازات‌ها...) ارائه نماید.

سطوح بالای کنترل اجتماعی، توانایی و ظرفیت‌های دولت را در زمینه‌های مختلف از جمله مقابله با تهاجمات خارجی، استخراج منابع، بسیج و سازماندهی مردم جهت انجام تحول اجتماعی، ارتقاء می‌بخشد. می‌گدال شاخص‌های تقویت و ارتقاء اجتماعی را "اطاعت" "مشارکت" و "مشروعیت" می‌داند (Ibid, pp 32-33). روی هم رفته اعتبار بیشتر - یعنی اطاعت، مشارکت و مشروعیت - سطوح بالاتری از کنترل اجتماعی را جهت نیل به اهداف دولت در اختیار نخبگان سیاسی قرار می‌دهد.

۱-۵) **سیاست بقا**: اما در نهایت تبعات و تأثیرات یک جامعه پراکنده و نامنسجم بر رفتار سیاسی دولت چه خواهد بود؟ سیاست بقا؛ سازش و مصالحه نخبگان سیاسی و شکل‌گیری رویکرد اقتدارگرایانه دولت نسبت به نیروهای اجتماعی. رهبران ارشد دولتی در جوامع چند پاره با معضل شدیدی روبرو هستند آنها مجبورند برای بسیج سیاسی و امنیت در برابر مخاطرات ناشی از بی‌ثباتی سیاسی و همچنین بقای خود دست به ایجاد نهاد‌های کارآمد بزنند که نتیجه آن شکل‌گیری مراکز قدرت بالقوه ای است که از کنترل آنها خارج است. ساختار جامعه شبکه‌ای زمینه ساز الگوهای بسیاری است؛ از جمله تغییر و اصلاح اولویت‌های دولت (سیاست بقا به جای تحول اجتماعی) شکل و شیوه سیاست‌های دولت (جابجایی‌های سریع و گسترده‌ی مقامات، حقه‌های کثیف و ...) ساختار سازمانی دولت (وجود نهاد‌های زائد و ناکارآمد) مشکلات در اجرای سیاست‌های حایف و میل منابع مالی، اعمال نفوذ بر مجریان سیاست‌ها و نهایتاً تصرف حوزه‌هایی از اقتدار دولت. مادامی که در بین ساختار جامعه

شکاف‌های اساسی و پراکندگی کنترل اجتماعی وجود داشته باشد رهبران دولتی در همان حال که با استفاده از منابع دولت به باز تولید شیوه مستقر توزیع قدرت و ثروت در جامعه می‌پردازند باید استراتژی‌های ائتلاف و توازن مراکز قدرت را در پیش گیرند- (Ibid, pp, 214-237)

اکنون با استفاده از چارچوب نظریه‌ی فوق به بررسی و تحلیل مناسبات جامعه و دولت در عصر قاجار می‌پردازیم:

## ۲- ساختار اجتماعی عصر قاجار

برسی جامعه‌شناختی روابط دولت و جامعه در دوران قاجار (۱۳۰۴-۱۱۷۵ هـ.ش) از آن روی حایز اهمیت است که به اعتقاد بسیاری از کارشناسان و پژوهشگران مسایل ایران، مرحله اصلی گذار از جامعه، فرهنگ و نظم سیاسی پیشامدرن به سوی ایرانی نوین به شمار می‌آید. همانطور که میگدال اشاره می‌کند پس از سال ۱۸۵۰ امواج سهمگین و فراگیر انقلاب صنعتی اروپا در قالب اقتصاد جهانی شالوده‌های کهنه و قدیمی کنترل اجتماعی و استراتژی‌های بقا را در بسیاری از کشورهای آسیایی، آفریقایی و امریکای لاتین در معرض فروپاشی قرار داد. به اعتقاد وی این آشفتگی و فروپاشی اساساً مقدمه‌ای برای شکل‌گیری دولت‌های قوی یا مدرن بود، با این حال نتایج مورد انتظار در همه جا یکسان نبود. این وضعیت به خوبی در دوره قاجار مشهود می‌باشد.

از منظر چارچوب نظری این پژوهش، جامعه و سیاست عصر قاجار تصویری روشن و بارز از "جامعه‌ای شبکه" و "دولت ضعیف" را پیش روی ما می‌نهد. به منظور درک بهتر وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این دوره خالی از فایده نیست که برخی از جنبه‌های بارز ریخت‌شناسی طبیعی و جغرافیایی جامعه ایران را مورد بررسی قرار دهیم. چرا که بزعم بسیاری از جامعه‌شناسان شرایط جغرافیایی و سرزمینی یک کشور تأثیر غیرقابل انکاری بر نوع رژیم سیاسی و نحوه سیاستگذاری آن دارد.

جامعه‌ی ایرانی در نوشته‌های مختلف تحت عنوان جامعه‌ی پرشکاف، جامعه‌ی چندپاره (Fragmented society)، جامعه‌ی ناهمگون، جامعه‌ی کثیر الملّه، جامعه‌ی سلسله‌مراتبی، جامعه‌ی موزاییکی ... توصیف شده است، اما شاید هیچ واژه‌ای به اندازه "جامعه شبکه‌ای" (Weblike society) نتواند گویای پیچیدگی‌ها، تنوعات و در عین حال انعطاف‌پذیری این ساختار اجتماعی باشد. این ویژگی به خصوص در دوره قاجار چشمگیرتر بود. زمینه و علت این تنوع اجتماعی در وهله نخست ویژگی‌های طبیعی و جغرافیایی ایران بوده است. وضعیت اقلیمی بر شیوه‌ی معیشت و سازماندهی اقتصادی و آن نیز به نوبه‌ی خود بر نظم سیاسی

تأثیرگذار می باشد این نخستین عامل توسعه یا عقب ماندگی یعنی شرایط جغرافیایی جامعه، اساساً از کنترل انسان خارج بوده است به طوری که از آن پس نه تنها عامل جغرافیایی بلکه پدیده‌های انسان ساخته مانند نهاد اقتصاد و سیاست در دین، جنگ و غیره نقش اساسی ایفا می‌کنند. در ایران نبود رودخانه‌ها و دریاچه‌های قابل کشتیرانی، بارش بسیار اندک باران و نیز وجود صحرای پهناور مرکزی که چهار رشته کوه عظیم- زاگرس، البرز، مکران و ارتفاعات دیگر- آن را احاطه کرده است موجب چند پاره‌گی جمعیت در روستاهای دور افتاده و در شهرهای جدا افتاده و قبایل خانه به دوش شده بود. "ایران در آستانه قرن نوزدهم دارای پنج تا شش میلیون نفر جمعیت بود. بین نصف تا یک سوم این جمعیت صحرائشین بود و در قالب ده‌ها ایل و طایفه بزرگ و کوچک در مناطق شمال، غرب و جنوب غربی ایران پراکنده شده بودند، مابقی جمعیت ایران در شهرها و روستاها سکونت داشتند (Issawi, 1971, p, 20). از میان جمعیت اسکان یافته در حدود ۲۰ درصد شهرنشین و هشتاد درصد مابقی در نزدیک به ۲۰ هزار روستا پراکنده بودند. اگر از چند شهر نسبتاً بزرگ (اصفهان، شیراز، کرمان، قزوین، تبریز) صرف‌نظر نماییم مابقی جمعیت شهرنشین در شهرهایی زندگی می‌کردند که چیزی بیش از یک روستای بزرگ محسوب نمی‌شدند (Bahrier, 1961, p4). بیشتر این روستاها، قبایل و شهرهای کاملاً جدا افتاده و از نظر اقتصادی مستقل بودند و بخش عمده‌ی صنایع دستی و کالاهای کشاورزی را خودشان تولید و مصرف می‌کردند ... ارتباطات ضعیف هم نمودی از خودکفایی محلی بود و هم تقویت‌کننده‌ی آن. تفاوت‌ها و اختلافات قومی مذهبی این مشکلات طبیعی را تشدید می‌کرد و شکاف‌های اجتماعی جدیدی را دامن می‌زد ... سازمان‌های غیرطبقه‌ای نشانگر ساختار اجتماعی بود هر اجتماع و گروهی، خواه قبیله‌ای، روستایی و شهری شبکه‌های محلی جداگانه‌ای داشت. این شبکه‌ها که ساختاری تقریباً سلسله‌مراتبی داشتند همانند یکدیگر بود. پیوندهای گروهی به ویژه پیوندهایی که بر اصل و نسب قبیله‌ای، فرقه‌ای، مذهبی، سازمان‌های محلی و عواطف فامیلی مبتنی بود- موجب تقویت گروه‌های عمودی (سلسله‌مراتبی) و تضعیف طبقات افقی (غیرسلسله‌مراتبی) می‌شد. بدین ترتیب از تبدیل منافع و علایق اقتصادی پنهان به نیروهای سیاسی آشکار جلوگیری می‌کرد. به گفته لمتون، روستاییان و زمین‌داران علی‌رغم آن که به یکدیگر شک داشتند به هم وابسته بودند؛ زیرا زمیندار به کار روستایی نیاز داشت و روستایی نیز برای حل مشکلات جدید خود محتاج زمین‌دار بود. برای بیشتر دهقانان، ظلم و استثمار زمین‌دار، باری گران محسوب می‌شد ولی در مقایسه با خطرهای بیشتری که قبایل مسلح، مالیات‌بگیران سیری‌ناپذیر و حتی روستاهای همجوار طالب زمین داشتند قابل تحمل بود. کوتاه سخن آن که قوم‌گرایی بر آگاهی طبقه‌ای غلبه داشت (آبراهامیان، ۱۳۷۸، ۴۶). به‌طور کلی رقابت‌های گروهی، یکپارچگی

طبقاتی را از بین می‌برد و از رشد و تداوم کشمکش‌های طبقاتی جلوگیری می‌کرد. اگر چه اشراف از توسل به خشونت ابایی نداشتند، نمی‌توانستند برای حفظ منافع خود در برابر دولت مرکزی همبسته شوند. بنابراین در ایران سنتی در مقایسه با اروپای فئودالی شاهد هیچ نوع شورش اشرافی نبود، هیچ "مگنا کارتا" و نظام مالکیت قانونی وجود نداشت و اغلب فاقد نهادهای نمایندگی بود. بنابراین ساختار اجتماعی ایران مجموعه‌ای در هم آمیخته و پیچیده است که هر جزء کوچک آن دارای شکل بافت و رنگ متفاوتی است و اگر برای توصیف این جمعیت بتوان کلمه‌ای انتخاب کرد همانا واژه‌ی "تنوع" است. بین مسلمانان و غیرمسلمانان، شیعه‌ها و سنی‌ها و بین فرقه‌های مختلف شیعه‌گرایش‌های مذهبی مختلفی وجود داشت. زبان‌های مختلف به خصوص در بین فارسی‌ها، ترک‌زبانان، ترکمن‌ها، قاجارها و قشقایی‌ها وجود داشت. در بین مردم عشایر که به واحدهای جدا و مختلفی تقسیم شده بودند پیوندهای ایلی مختلفی وجود داشت. اختلاف شیوه‌های زندگی در بین ساکنان محله‌های مختلف شهر و دهقانانی که در دهکده‌های کوچک و غالباً دورافتاده خود جدا از یکدیگر زندگی می‌کردند و عشایری که هر سال بیلاق- قشلاق می‌کردند دیده می‌شود (آبراهامیان، ۱۳۷۶، ۲۶). کدی نیز گستردگی کوهستان‌ها و بیابان‌ها، نبود جاده‌ها و رودخانه‌های قابل کشتیرانی و آب و هوای نیمه خشک را عامل پراکندگی و ناهمگونی جمعیت و بسط و گسترش کوچ‌نشینی شبانه می‌داند (کدی، ۱۳۸۱، ۳۶).

بدین ترتیب زندگی در سرزمینی ناگشاده دست با خشکسالی ادواری به محدودیت منابع منجر شده و ستیزه و رقابت دائمی برای کسب منابع را بین اقوام و گروه‌های اجتماعی ایران در درون جامعه ایرانی دامن زده و نهادینه می‌ساخته است. در نتیجه انسان ایرانی بر بستری از تضادها و تناقضات تشدید شونده روزگار می‌گذرانیده است. تنش‌های مزبور، همبستگی، انسجام و هویت قبیله‌ای - طایفه‌ای - فرقه‌ای را تشدید و از شکل‌گیری "هویت ملی" و در سطح عالی تر تکوین "دولت مدرن" (به عنوان نماد عقلانیت و وفاق اجتماعی) مخالفت به عمل آورده است.

### ۳) ماهیت نظم سیاسی پیشامدرن

پرسشی که در این جا مطرح می‌گردد، این است که ماهیت و سرشت نظم سیاسی برآمده از چنین جامعه‌ای (جامعه شبکه‌ای) چه بوده است؟ به عبارت دقیق‌تر، چنین ساخت اجتماعی ناهمگونی چه تأثیری بر رفتار و عملکرد سیاسی دولت داشته است؟ بحث نظری درباره سرشت نظام سیاسی و اداری ایران در قرن نوزدهم از مباحث عمده جامعه‌شناسی تاریخی به شمار می‌رود. درباره این که آیا نظام سیاسی ایران قدیم نظامی فئودالی، استبداد شرقی و یا

پاتریمونیالیستی بوده است، اختلاف نظر وجود دارد. چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم، سلطنت‌های فئودالی در اروپا همانند دولت‌های مدرن پس از خود، مشروعیت را از پایگاه‌های اجتماعی خود (اشرافیت مستقل یا بورژوازی) می‌گرفتند و بدون همکاری و مساعدت آن‌ها امر حکومت‌داری برای آن‌ها میسر نبود، به علاوه در اروپا نظامی از قوانین و حقوق و تعهدات متقابل، پادشاهان را از گرایش به خودکامگی باز می‌داشت. در مقابل در فرهنگ سیاسی ایران مفاهیمی همچون قانون، شهروندی، حقوق متقابل و... محلی از اعراب نداشته‌اند و پادشاه از حیث نظری و مشروعیت در نظام سنتی ایران دارای عالی‌ترین منصب قدرت سیاسی مشروع بود. البته در عمل به ویژه در هنگام ضعف قدرت مرکزی در اعمال کنترل اجتماعی، پادشاهان مجبور بودند به منظور حفظ موقعیت خود گروه‌ها و مدعیان مختلف قدرت را بر ضد یکدیگر تحریک و بدین سان آن‌ها را خنثی نمایند.

برخلاف اروپا در تاریخ ایران منازعات ایلی-قبیله‌ای عملاً جای منازعات طبقاتی را گرفته است. همبستگی و عصبیت قبیله‌ای - عشیره‌ای و قابلیت‌های نظامی عامل اساسی غلبه‌ی یک ایل بر ایل دیگر و قبضه‌ی قدرت بوده است. بنابراین، دولت قدیم در ایران سرشت و ماهیتی قبیله‌ای داشته است و در واقع صورت تکامل یافته‌ی سلطه‌ی یک قبیله یا ایل بر ایلات و قبایل دیگر بوده است. بدین سان مشروعیت دولت در درجه اول بر پایه "زور" و "تغلب" قرار داشت و قانون همان اراده‌ی پادشاه بود.

طبعاً در چنین حالتی، مجالی برای ظهور طبقه یا طبقات مستقل و حامی دولت به مفهوم غربی آن وجود نداشت و گروه‌های پراکنده محلی در زمان ضعف قدرت مرکزی نه تنها حقوق و اختیارات قدرت مرکزی را پاس نمی‌داشتند، بلکه به آنها نیز تعدی می‌کردند. بنابراین از منظر جامعه‌شناسی سیاسی می‌توان گفت نظام سیاسی قدیم به ویژه در عصر قاجار به مبتنی بر وجود نوعی تکثر و پراکندگی در منابع قدرت (چند پاره‌گی کنترل اجتماعی) بود. گروه‌های قدرت و شئون اجتماعی متعددی در درون کشور وجود داشت و دربار نمی‌توانست بر آن‌ها به صورت یکجانبه و عمودی اعمال قدرت نماید. حسین بشیریه در توصیف نظام سیاسی قدیم ایران می‌نویسد؛ نظام سیاسی قدیم ایران از حیث ساختار قدرت نوعی حکومت ملوک الطوائفی متمایل به تمرکز و از حیث شیوه‌ی اعمال قدرت (علی‌رغم وجود برخی محدودیت‌های عرفی و سنتی و مذهبی) استبدادی و یا پاتریمونیالی بود، نه یک نظام سیاسی مطلقه که مبتنی بر تمرکز و انحصار منابع قدرت بوده باشد. به لحاظ نظری و مشروعیت سیاسی رسم و سنت و شرع نمی‌توانست چندان محدودیتی بر اراده پادشاه وضع کند اما محدودیت‌های واقعی که در مقابل قدرت مرکزی وجود داشت، ناشی از «پراکندگی منابع قدرت» وجود برخی شئون و گروه‌ها و وابستگی دربار به خوانین و کارگزاران قدرت محلی بود. از این‌رو، نظام سنتی ایران



خودکامه و استبدادی بود اما مطلقه نبود.» وی در ادامه و بر اساس سنخ‌شناسی وبری حکومت قاجار را چیزی فیمابین نوعی پاتریارشی و نوع پاتریمونیاک توصیف می‌کند که در آن حکومت ولایات در دست شاهزادگان و وابستگان دربار در واقع قدرت مستقل محلی و منشأ رقابت‌های درونی بود (بشیریه، ۱۳۸۰، ۴۷).

جهت فهم بهتر ساختار سیاسی - اجتماعی در عصر قاجار، نگاهی اجمالی به مسیر تاریخی رویدادهایی که زمینه‌ساز تحول در ساخت دولت و جامعه و وقوع انقلاب مشروطه بوده است، ضروری به نظر می‌رسد.

به‌طور کلی چند پارگی امپراتوری عباسیان، طلوع و افول امپراتوری‌های سلجوقیان، ایلخانان، تیموریان و صفویان جملگی موجب دگرگونی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شدند، اما سیمای غالب زندگی سیاسی و اجتماعی تا دوره قاجاریه به هیچ‌روی تغییر نیافت. قرن نوزدهم اما قرن آشنایی ایرانیان با غرب و تصادم الگوهای ذهنی و رفتاری یک جامعه سنتی با ارزش‌ها و هنجارهای تمدنی بیگانه به نام اروپا بود. به تعبیر میگدال می‌توان گفت در این قرن در اثر نفوذ سیاست‌های گسترش طلبانه قدرت‌های استعماری در قالب اقتصاد لیبرالیستی "الگوهای کهنه کنترل اجتماعی" و "استراتژی‌های سنتی بقا" رو به زوال گذاشت. گرچه نخستین برخورد ایرانیان با مظاهر تمدن غرب (تجدد) را در دوره صفویه و در جریان جنگ چالدران می‌توان جستجو نمود که بی‌اعتباری سازماندهی کهن ارتش ایران و اندیشه سیاسی و نظامی سرداران آن آشکار نمود. با این حال تا نیمه قرن نوزدهم (که به اعتقاد میگدال از نظر تقابل جوامع سنتی با مدرنیته مقطع زمانی سرنوشت‌سازی است) هیچ‌کوشش منسجم و برنامه‌داری برای "مدرن‌سازی" ایران چه در حوزه اندیشه (ذهن) و چه در حوزه عمل (عین) مشاهده نمی‌شود. شکست خفت بار ایران از سپاه روسیه و امضای دو معاهده تحقیرآمیز گلستان (۱۸۱۳م) و ترکمنچای (۱۸۲۳م)، نخستین جرقه‌های ناسیونالیسم و انگیزه‌های جدی برای پیشرفت را در میان گروهی از نخبگان ایرانی برانگیخت. عباس میرزا سردار سپاه ایران در کشاکش این جنگ‌ها عملاً دریافت که وجه تولید تمدن‌سازی تغییر کرده است و ایرانیان از این گردونه خارج هستند. آن‌ها دیگر مولد و بازیگر و مبتکر نیستند. از نگاه فریدون آدمیت "ایرانیان در اولین برخورد با مظاهر مدنیت مغرب زمین و مشاهده اروپای متمدن مترقی، عقب‌ماندگی مادی و اجتماعی وطن خود را نیک دریافته شیفته ترقیات صنعتی اروپا شدند. از آن افزون‌تر و پرمعنی‌تر مفتون معنویات فرهنگ و عزت آزادی و حکومت قانون در اروپا گردیدند (آدمیت، ۱۳۴۰، ۳۷).

بدین ترتیب، دوره‌ی جنگ‌های ایران و روس را باید هم‌پیش‌درآمد آشنایی ایرانیان با تجدد دانست و هم‌آغاز‌کننده مرحله تاریخی تازه در ایران تلقی نمود. عباس میرزا نخست در

جهت مدرن سازی سپاه ایران دست یاری به سوی متخصصان و مستشاران نظامی فرانسوی و انگلیسی دراز کرد. «وی در سال ۱۸۱۱ میلادی دو ایرانی جوان و در سال ۱۸۱۵ پنج نفر دیگر را برای تحصیل به انگلستان فرستاد. یکی از این دانشجویان میرزا صالح بود، که بعدها نقشی مهم در ترویج دانش اروپای غربی در ایران ایفا کرد. قرار بود انگلیسی و فرانسوی بخواند، یکی دیگر می بایست طب فرا بگیرد. سومی مهندسی و استحکامات، چهارمی وظیفه‌های افسر توپخانه و سواره نظام و پنجمی هنر تفنگ سازی را بیاموزد (لمتون، ۱۳۷۹، ۱۱۴). میرزا صالح با خود ماشین چاپ به ایران آورد و اولین روزنامه ایرانی را که "کاغذ اخبار" نامید به چاپ رساند. اما مهم‌تر از این اقدامات، وی سفرنامه‌ای تألیف کرده است که آینه درجه فهم ایرانیان از غرب و جهان جدید است. مروری به محتوی سفرنامه به حق موجب می‌شود که وی را اولین صدای تجدد و آغاز کننده مرحله اول تجدد خواهی در ایران بنامیم (رجایی، ۱۳۷۸، ۱۹۵).

بدین ترتیب، سیاست مدرن سازی عباس میرزا با جذب مأموران و متخصصان غربی به سوی ایران و با ایجاد میل به شناخت غرب مدرن در میان اعیان دولت قاجار، رفته رفته ثمرات خود را نشان داد. در فاصله سال‌های ۱۲۷۷ - ۱۲۶۸ یعنی زمان تأسیس دارالفنون به دست امیرکبیر، دربار قاجار به تناوب ۲۹ جوان ایرانی را به غرب فرستاد. میرزا تقی خان معروف به امیرکبیر چندین سفر به روسیه و عثمانی انجام داده بود و به شدت تحت تأثیر نهضت "تنظیمات" (۱۸۳۹-۱۲۵۵/۱۸۷۶-۱۲۹۶) و مخصوصاً ایجاد وزرات تعلیمات عامه در ۱۲۶۵/۱۸۴۶ و سیاست تعلیمات عالی مدرن در سطح دانشگاه نظامی و مدرسه‌ی طب قرار گرفته بود. در سال ۱۲۶۵/۱۸۴۹ امیرکبیر اقدام به تأسیس یک مدرسه‌ی پلی تکنیک موسوم به دارالفنون کرد. این مدرسه مؤسسه‌ی غیر دینی بود که جوانان ایرانی از طریق آن می‌توانستند در جریان تحولات فکری اروپا قرار گیرند. ساختار مدرن این مدرسه نیز در تربیت نخبگان که انقلاب مشروطه را در سال ۱۳۲۴/۱۹۰۶ به راه انداختند، مؤثر بود (جهانگلو، ۱۳۷۹، ۱۸).

اقدامات اصلاحی امیرکبیر تأثیراتی ژرف بر جامعه‌ی ایران نهاد به طوری که علی‌رغم قتل ناجوانمردانه وی دولت از یورش افکار جدید مصون نماند و گرایش به اخذ بنیادهای سیاسی و اقتصادی جدید به آرمان روشنفکران و تحصیل کردگان بدل گردیده بود. نماینده و مجری بعدی اصلاحات کسی نبود جز میرزا حسین خان مشیرالدوله. وی تا حد زیادی دست پرورده‌ی امیرکبیر بود، جوهر اصلاحات مشیرالدوله را می‌توان در اصلاح شیوه حکومت داری، تفکیک دین از سیاست، توسعه صنایع و ترویج تجارت، تربیت و ایجاد قشون نمونه، تنویرافکار عمومی و تضمین استقلال و بی طرفی ایران در سیاست خارجی خلاصه کرد.

تلاش‌های اصلاح گرایانه‌ی این نخبگان و همچنین روشنفکران دیگر، چون میرزا ملکم خان، میرزا یوسف خان مستشار الدوله، طالبوف، آخوندزاده و... تأثیرات غیرقابل انکار بر

جامعه عصر قاجار نهاد. اما محدودیت این اصلاحات به اندازه‌ی دستاوردهایشان چشمگیر بود. مانع عمده فراروی اصلاحات، ضعف نسبی سیاسی و مالی حکومت مرکزی علی‌رغم قدرت به ظاهر خودکامه اش بود. چیزی که قدرت حکومت مرکزی را محدود می‌ساخت منافع پابرجا یا سرزمینی اشراف و بزرگان، خان‌های ایلات، شخصیت‌های مذهبی (علما) و کسان دیگری بود که در صورت تقویت حکومت مرکزی که لازمه اصلاحات بود، دامنه‌ی اقتدار و کنترل اجتماعی آنها محدود و یا قدرت خود را تماماً از دست می‌دادند. به عبارت دیگر، هرچند خود دولت آغازگر برخی تغییرات جدید در دستگاه سنتی دولت بود اما نوسازی بدون تغییرات اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی ملازم آن - که دولت توانایی انجام آن را نداشت - نمی‌توانست مقاومت گروه‌های سنتی را از میان بردارد و از این‌رو محکوم به شکست بود. در زیر مهم‌ترین منابع مقاومت جامعه شبکه‌ای عصر قاجار را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

#### ۴) بازیگران جامعه‌ی شبکه‌ای

یکی از قدرتمندترین گروه‌های جامعه‌ی شبکه‌ای عصر قاجار که در برابر سیاست‌های اصلاحی نخبگان روشن اندیش حکومتی جهت تقویت دستگاه دولت مقاومت می‌کردند، **خاندان سلطنتی و منسوبین آنها** بودند. آنها دارای وضعیت اقتصادی - اجتماعی ممتاز بودند که توسط یک دیوانسالاری پدرسالارانه حمایت می‌شد. از آنجا که سلسله‌ی قاجار همانند بسیاری از سلسله‌های پیشین شکلی قبیله‌ای داشت، نظام سیاسی خود را در تقسیم حکومت ولایات بین خاندان خود استوار کرده بودند. خاندان قاجار طی دوره طولانی حکومت خود (۱۳۰۴-۱۱۷۵ش) از طریق تصاحب زمین‌ها و دهکده‌های وسیع و گرفتن مالیات به ثروتمندترین گروه جامعه‌ی سنتی ایران بدل گردیدند. شاهان و شاهزادگان قاجار به رغم عقب افتادگی اقتصادی کشور با دادن امتیازات اقتصادی به شرکت‌های خارجی و دریافت وام، مبالغی عظیم را صرف حفظ موقعیت اشرافی خود در کشور می‌کردند. یکی از اهداف اصلی نخبگان اصلاح طلب قاجار به ویژه امیرکبیر تقویت اقتدار دولت و بهبود وضعیت آن جهت کنترل موثر بر فعالیت‌های سیاسی - اقتصادی و اجتماعی مراکز قدرت داخلی و خارجی بود. میل به این مقصود در درجه اول مستلزم تغییر نظام پدرسالارانه انتصاب حکام ولایات، وضع مقررات دقیق و سخت‌گیرانه بر خزانه‌ها و کاهش هزینه‌های دربار بود که با مخالفت حکام سابق مقامات پیشین اداری و اکثریت مأموران مالیاتی و خاندان سلطنتی از جمله مهد علیا روبرو شد. بنابراین خاندان قاجار به عنوان یک شبکه سازمانی قدرتمند در برابر هر گونه سیاست نوگرایانه که موجب تقویت دستگاه دولت و تضعیف موقعیت و امتیازات آنها و دست‌اندازی به حوزه اختیارات کنترل اجتماعی آنها می‌شد به شدت مقاومت می‌کردند.

دومین و به لحاظ اجتماعی تاثیرگذارترین گروه جامعه شبکه ای عصر قاجار "روحانیون" بودند، که در برابر تلاش های محدود حکام قاجار برای نوسازی ایران به شیوه غربی واکنش-های شدید از خود نشان دادند. خصلت دینی جامعه ای ایران و نفوذ فوق العاده اعتقادات و آداب و رسوم دینی در این کشور به سخنگویان رسمی آن یعنی رهبران دینی قدرتی قابل ملاحظه بخشیده بود. یکی از اهداف اصلاحات امیرکبیر آن بود که از طریق تضعیف قدرت محاکم شرع و منع تعزیه و بست نشینی از قدرت روحانیت بکاهد. اما به گفته کدی «برخلاف اوضاع در امپراتوری عثمانی و جاهای دیگر، علما در طول قرن نوزدهم نه تنها قدرت اقتصادی یا اعتبار خود را از دست ندادند، بلکه اعتبار و نفوذشان بیشتر هم شد. اوقاف که در اختیار علما بود و در دوران حکومت افغان ها و نادرشاه رو به زوال گذاشته بود اکنون دوباره رونق گرفت. حکومت بر مالیات های مذهبی [وجوه شرعی] که پرداخت آن ها از لحاظ اعتقادی بر همه مؤمنان واجب بود و بسیاری به آن عمل می کردند هیچ نظارت و اختیاری نداشت، بلکه مستقیماً به مجتهدان برجسته پرداخت می شد و آن ها این وجوه را در میان طلاب تقسیم می کردند و یا صرف برنامه هایی که از نظر آنها ارزشمند بود، می نمودند (کدی، ۱۳۸۱، ۵۵-۵۸).

در حوزه های دیگر، از جمله قضاوت و تعلیم و تربیت نیز که در کنترل علما بود هیچ گونه اصلاحاتی را تحمل نمی کردند. دولت گرچه بر مقررات اداری و پاره ای قوانین جزایی غیرشرعی کنترل داشت اما مسئولیت اکثر دادگاه ها و امور قضایی به عهده علما بود. در عرصه آموزش نیز تا پایان سلطنت ناصرالدین شاه به جز دارالفنون هیچ مدرسه ای ایرانی ابتدایی یا متوسطه به غیر مکتب خانه ها و مدارس علمیه وجود نداشت. به طور کلی از آن جا که علما در دوران قاجار در عرصه های مختلف فرهنگی، اقتصادی و سیاسی از قدرت گسترده ای برخوردار بودند با هرگونه تعدی به "حیطه های تحت کنترل" خود مخالفت می نمودند و شاه نیز توانایی رو در رویی با این مخالفت ها را نداشت. به اعتقاد لمتون «ایران در قرن نوزدهم هنوز جامعه ای سنتی و اسلامی بود. با وجود خصوصیات عشیرتی قاجاریان فضای پیرامون و سهل انگاری آشکارشان در زمینه رعایت برخی از احکام اسلام در حوزه هایی معین هیچگاه راجع به تفوق شریعت اسلام تردید علنی ابراز نشد هرچند که در عمل آن را بسیار نقض می کردند. در طول قرن، حوزه قضاوت عرف گسترده تر شد اما اکراه بسیار وجود داشت چیزی نوشته شود که ممکن باشد ناقض شریعت یا تخطی از آن جلوه کند (لمتون، ۱۳۷۹، ۱۳۹).

مأموران و مقامات حکومت معمولاً در هنگام گردآوری مالیات و سربازگیری با مردم تماس می گرفتند، بدین ترتیب، هیچ احساس مشترکی بین آن ها وجود نداشت در حالی که علما همواره در تماس مداوم با مردم بودند. علما در غیاب هرگونه وسیله مؤثر برای بیان افکار عمومی تنها گروهی بودند که می توانستند همچون واسطی میان مردم و حکومت باشند و

احتمالاً از تعدی مقامات دولتی بر مردم جلوگیری نمایند. نفوذ و تأثیرگذاری علما به خاطر دانش مذهبی، فضایل و دینداری آنها بود از این رو از دیرباز در نظام سلسله مراتبی جامعه سنتی ایران از منزلت و احترامی خاص برخوردار بودند و قوی‌ترین سلطان یا حاکم در اهانت به رأی هیچ مجتهد قدرتمندی مصون نمی‌ماند. حامد الگار نیز با تأکید بر این نکته می‌نویسد:

«شاهان قاجار به جلب توجه و نظر مساعد روحانیون به حکومت علاقه‌ای خاص داشتند و با توجه به منابع قدرت متعدد که در اختیار روحانیون بود پادشاهان مجبور بودند نفوذ و احترام ایشان را نگه دارند. در واقع نوعی دوگانگی آمریت و اقتدار وجود داشت و هر عمل و اقدامی می‌بایست علاوه بر تکلیف قانونی و دولتی وضع "شرعی" هم روشن باشد. حتی می‌توان گفت که وفاداری اصلی مردم بیشتر متوجه نهاد مذهب بود تا نهاد دولت و در صورت بدبینی روحانیون نسبت به حکومت این بدبینی به سرعت در بین عامه مردم رواج می‌یافت (الگار، ۱۳۵۵، ۴۸).

تصمیم در مسایل حقوق فردی، نوشتن و تصدیق اسناد مالکیت، فیصله مرافعات برعهده علما بود، امور تجاری که نیازمند گواهی اسناد بود به آنان ارجاع می‌شد و آموزش در مقیاسی وسیع در اختیارشان بود. کارکردهای مرتبط با تولد، ازدواج و مرگ همه به کمک علما نیاز داشت. این رخدادها همراه با تظاهرات مذهبی چون تعزیه‌ها، روضه‌خوانی‌ها و گردهم‌آیی‌های ماه رمضان واقعه‌های مهمی به شمار می‌رفت که تنوعی در زندگی یکنواخت مردم عادی ایجاد می‌کرد و طبقات مذهبی با این فرصت‌ها بستگی داشتند. از این رو مردم برای به واقعیت درآمدن آرزوهایشان و بالاتر از همه برای به دست آوردن حمایت، به طور طبیعی به آنان چشم می‌دوختند و نه بر حکومت (لمتون، ۱۳۷۹، ۱۶۳).

بنابراین، می‌توان گفت علما به عنوان یک سازمان اجتماعی مقتدر بخش اعظم کنترل اجتماعی را در دست داشتند و قادر بودند "قواعدی الزام‌آور" برای "هدایت رفتار مردم" و همچنین "استراتژی‌هایی کارآمد برای بقای" آنها ارائه نمایند و دولتی ضعیف همچون دولت قاجار توان رویارویی با این قدرت گسترده یا ارائه استراتژی‌های بقای جذاب‌تر برای مردم را نداشت.

یکی دیگر از منابع مقاومت سنتی علیه اصلاحات در این دوره، "تجار و بازرگانان" بودند. گسترش روابط با غرب به ویژه در زمینه‌های تجاری که نفوذ هرچه بیشتر بیگانگان و ورود مظاهر تمدن غربی را در پی داشت، نوعی ناسیونالیسم شیعی - ایرانی را برای پاسداری از سنت‌ها، فرهنگ و اقتصاد ملی بین روحانیون - تجار برانگیخت. "به گفته لمتون؛" خصوصیت مذهبی / ملی گرا با نفوذ تجاری اروپا و اعطای امتیازات به شرکت‌های خارجی به این دلیل بود که احساس می‌شد، روش زندگی سنتی [ استراتژی‌های سنتی بقا و الگوهای کهنه کنترل

اجتماعی] کشور مورد تهدید قرار گرفته است. به علاوه، منابع مادی کشور نیز در اختیار خارجیان گذاشته می‌شد. مخالفت با امتیاز رویتر تا اندازه ای توسط علما رهبری شد و امتیاز تنباکو سرانجام بر اثر فعالیت های آنان لغو شد. این امر نه فقط در تجهیز خصومت مذهبی / ملی گرا نسبت به دخالت خارجی، بلکه به علاوه در اثبات مجدد قدرت علما تعیین کننده بود (همان، ۱۸۰). واگذاری امتیاز به کشورهای خارجی و سرازیر شدن کالاهای خارجی اندک اندک بازارهای محلی و منطقه‌ای ایران را در بازارهای جهانی ادغام نمود. این یکپارچه‌سازی اگر چه موجب افزایش حجم مبادلات خارجی گردید، مشکلات حادی را سبب شد که از آن جمله می‌توان به تراز نامطلوب پرداخت‌ها، بالارفتن میزان تورم، افزایش موارد ورشکستگی میان تجار و اصناف و رکود اقتصادی در برخی مناطق کشور اشاره نمود. آن دسته از تجاری که از سرمایه‌ی کافی برای رقابت با سرمایه‌داران خارجی برخوردار بودند و نیز آنان که به عنوان واسطه در خدمت شرکت‌های خارجی قرار گرفتند سودهای هنگفت به جیب زدند اما در این میان عده‌ی بی‌شمار از بازرگانانی که قادر به رقابت با همتایان خارجی خود نبودند به ورطه‌ی ورشکستگی افتادند که در این میان می‌توان از تجار دست اندرکار صنعت نساجی نام برد (Amanat, 1983, p 16).

وجود یک دشمن شناخته شده خارجی (به نام سرمایه خارجی) تجار و اصناف را بیش از پیش متحد ساخت. درست به همین دلیل است که تجار و اصناف که شریان حیاتی اقتصاد کشور را در اختیار داشتند نخستین گروهی بودند که به دولت قاجار اعتراض کردند و خواهان حمایت در مقابل حضور سرمایه های خارجی و تصویب قوانین در جهت سامان بخشیدن به تجارت شدند. ناکامی شاه قاجار در برآوردن خواسته بازرگانان موجب گسترش دامنه‌ی اعتراض آنها شد. و از آنجا که به تنهایی قادر به مقابله با شاه قاجار نبودند، دست به دامان حمایت قابل توجه متحدان سنتی خود، علما شدند. "نفوذ غرب در ایران از بسیاری جهات جایگاه سیاسی علما را ارتقاء بخشید، بسیاری از آنها به عنوان چهره های مخالف سرمایه داری غرب عمل کردند و به ملی گرایی رو به رشد ایران پیوستند. آنان به تنهایی توان مقابله با قدرت های بزرگ و شاهان قاجار را نداشتند اما با قرار گرفتن در کنار تجار به نیرویی قابل توجه تبدیل شدند که ماجرای تحریم تنباکو نمود بارز آن است" (میلانی، ۱۳۸۱، ۶۸). بین بازرگانان و شأن روحانیت از نظر ایدئولوژیک و مالی روابطی نزدیک وجود داشت. اصناف بازار گرچه اصولاً وسیله جمع آوری مالیات برای حکومت بودند، لیکن به تدریج استقلال عمل و انسجام و قدرتی به دست آوردند و حکومت نمی‌توانست به شیوه‌ای خودسرانه با آنها رفتار کند. امنیت و رفاه بازارها به نفوذ و عملکرد بازرگانان بستگی داشت و حتی پادشاهان قاجار از نظر مالی تا اندازه ای به بازرگانان وابستگی پیدا کرد.

اگر چه ادغام اقتصاد معیشتی ایران در شبکه تجارت جهانی، زمینه‌های تحول مناسبات اقتصادی سنتی و بهبود نسبی شرایط زندگی مردم را در پی داشت. اما واردات کنترل نشده‌ی کالاهای خارجی، فقدان حقوق گمرکی حمایتی و "سیاست اعطای امتیازات" که با دست و دلبازی از جانب حکومت تعقیب می‌شد، بسیاری از صنایع بومی که در انحصار بازرگانان سنتی قرار داشت را در معرض خطر جدی قرار داد و باعث شد تا این قشر سنتی جهت حفظ منافع و موقعیت اجتماعی خود در برابر اصلاحات غربگرایانه حکومت ایستادگی کند. به تعبیر میگدال می‌توان گفت گسترش نفوذ و زمینه اقتصاد لیبرالیستی غربی به ایران در قرن نوزدهم پایه‌های استراتژی‌های کهنه کنترل اجتماعی این قشر سنتی را نیز متزلزل و تضعیف نمود. به لحاظ تاریخی از این زمان به بعد در بُعد اقتصادی به تدریج شاهد شکل‌گیری شکاف سنت و تجدد هستیم که خود را در قالب اقتصاد معیشتی و اقتصاد کلایی نشان می‌دهد.

"اشراف زمیندار" نیز یکی دیگر از نیروهای اجتماعی سنتی مقاوم در برابر اقدامات اصلاح‌گرایانه حکومت در قرن نوزدهم به شمار می‌آیند. به لحاظ تاریخی از آن‌جا که اشراف و خوانین یکی از عمده‌ترین منابع ثروت و منزلت اجتماعی یعنی زمین را در اختیار داشته و حیات و ممت بخش اعظمی از جامعه سنتی ایران یعنی دهقانان را در کنترل خود داشتند، در برابر تلاش‌های نوگرایانه‌ی دولت‌ها که حیظه‌ی اقتدار آنها را محدود می‌کرده است، همواره مقاومت نموده‌اند.

چنان که پیشتر یادآور شدیم در طی قرن نوزدهم به علت ضعف اساسی حکومت مالکیت خصوصی بر زمین گسترش یافت، بدین ترتیب در مقایسه با دوره‌های پیشین، نظام تیولداری در عصر قاجار گرایش‌های فئودالی بیشتر یافت و در نتیجه پراکندگی کنترل اجتماعی و منابع قدرت سیاسی بیشتر گردید. ضرورت نوسازی و کمبود منابع مالی، باعث گردید دولت به فروش اراضی خالصه و دولتی دست زد و به این ترتیب در کنار طبقه تیولداران قدیم، طبقه‌ای جدید از زمینداران پدیدار گشت. در این دوره، اشراف و خوانین مقتدرترین نیروی اجتماعی کشور بودند و مأموران محلی را منصوب می‌کردند (لمتون، ۱۳۴۵، ۲۶۸). نظام حقوقی و اقتصادی ارباب و رعیتی مبنای قدرت و استقلال نسبی زمینداران را تشکیل می‌داد. مالکان و اربابان دارای مباشران و افسران و کارگزاران مخصوص خود بودند. از سوی دیگر، محافظه‌کاری دهقانان و اطاعت بی‌چون و چرای آنها به طور کلی از سنن ارباب و رعیتی خطر طغیان اجتماعی را بر ضد نظام زمینداری مرتفع می‌کرد.

روی هم رفته از آن‌جا که درآمد حکومت متکی به مالیات‌های ارضی بود، نقش خوانین و زمینداران محلی که وظیفه‌ی اخذ مالیات را برعهده داشتند در ساخت قدرت سیاسی بسیار مشخص بود. در نیمه دوم قرن نوزدهم با توجه تحولات داخلی و خارجی نیز زمینه قدرت

آن‌ها گسترش یافت. خوانین مالک الرقاب رعیت بودند و مباشران و مأموران محلی را تعیین می‌کردند. دست اندازی خوانین و زمینداران به اراضی آزاد دهقانان و زمین‌های وقفی خود حاکی از افزایش قدرت و موقعیت آن‌ها بود (بشیریه، ۱۳۸۰، ۵۳-۵۴).

**رؤسای ایلات و عشایر** یکی دیگر از بازیگران عمده جامعه شبکه‌ای عهد قاجار بودند. با توجه به اینکه حدود ربع جمعیت ایران در آن دوران، متشکل از عشایر بود، روسای آنها از قدرت اجتماعی، سیاسی چشمگیر برخوردار بودند. برخورداری از همبستگی بالای درون گروهی و همچنین بهره‌مندی از گروه‌های مسلح قدرتمند برای حفاظت خود، از منابع عمده‌ی پایه‌های قدرت سیاسی ایلات بشمار می‌رفت. ترکیب این دو پایه یعنی وجود رهبری سیاسی - نظامی و برخورداری از توان نظامی امکانات لازم را در اختیار روسای ایلات که به دنبال بروز فرصتی مناسب برای قبضه قدرت سیاسی بودند، می‌نهاد. کما اینکه خود قاجارها نیز با تکیه بر اتحاد ایلیاتی خود بر ایلات «لک» و «لُر» چیره گشته و قدرت سیاسی را بدست آوردند. وظایف عمده‌ی روسای ایلات در برابر حکومت عبارت بود از تأمین نیروی انتظامی برای ارتش شاه و گردآوری مالیات. ایشان در قبال وظایف یاد شده از اختیارات زمینداران بزرگ بهره‌مند می‌شدند. برای مثال خوانین بختیاری، مالک سرزمینی به وسعت ۵۰۰ کیلومتر بودند و هر یک چندین روستا داشتند که طبق معمول در سال یک سوم محصولات را به عنوان بهره مالکانه دریافت می‌کردند (مستوفی، بی‌تا، ۲۷۴). با توجه به این موقعیت، والیان محلی زیرک نیز رابطه‌ی حسنه‌ای با زمین‌داران و رؤسای ایلات و عشایر حوزه خود داشتند، آنها برای اعمال کنترل بر مالکان و ایلخانان گاه از این مالک و ایلخان و گاه از رقیب آنها حمایت می‌کردند. با اینحال هر چند این سیاست در امر گردآوری مالیات‌ها موثر بود ولی در نهایت موجب تحکیم موقعیت فئودالی و هرج و مرج گونه‌ی حاکم بر مناطق می‌شد.

خصلت گریز از مرکز و شورش بر حکومت مرکزی توسط روسای ایلات که از توانایی خاص نظامی آنها از وسعت اراضی تیولشان بر می‌خاست، نکته‌ای مهم است که باید بدان توجه داشت. گاه رؤسای ایلات یا مالکان از پرداخت مالیات سرباز می‌زدند در این قبیل موارد، دولت مرکزی به اکراه و بعد از ماه‌ها و حتی سال‌ها تأخیر قوای قزاق یا عشایر مزدور را برای سرکوب نافرمانی و اعاده‌ی قدرت دولت مرکزی گسیل می‌داشت. رهبران محلی با وقوف از این موضوع به قول کرزن نسبت به تهران "وفاداری منفی" داشتند. این مساله که همواره فراروی حکومت قاجار بود، هرازچندگاهی مشکلاتی برای آنها فراهم می‌نمود. در مجموع نقش‌های دوگانه روسای ایلات در برخورد با حکومت را می‌توان در حامی حکومت بودن از یکسو و رو در روی قدرت مرکزی قرار گرفتن از سوی دیگر دانست. بدین ترتیب، اقتدار



محلی روسای ایلات به خوبی نشاندهنده پراکندگی کنترل اجتماعی و ضعف اساسی حکومت قاجار در اعمال نفوذ و تحمیل اقتدار به پیرامون اجتماعی خود بود.

از بعد خارجی نیز رقابت شدید دو قدرت روس و انگلیس، سدی محکم در برابر انجام اصلاحات و شکل‌گیری دولتی قوی در ایران بود. "یکی از شگفتی‌های هجوم غرب به ما آن است که با سپاه و لشکر بر ما نتاختند، بلکه ذره‌ذره و از زیر پوست در ما نفوذ کردند. ما قدرت نظامی غرب را دورادور می‌شناختیم اما آن‌ها در این هجوم از سلاحی بهره گرفتند که کمابیش هیچ از آن نمی‌دانستیم و این سلاح دیپلماسی بود که یکی از دستاوردهای آن تمدن است. ایران در قرن نوزدهم در میان دو زبانه‌ی یک گیره گیر کرده بود که یک زبانه اش از شمال فشار می‌آورد و یک زبانه اش از جنوب. آن که از شمال فشار می‌آورد روسیه بود و آن دیگری از نظر نظامی و سیاسی از جنوب و در معنا از غرب" (آشوری، ۱۳۷۸، ۱۴۷). وجود دو قدرت بزرگ در مجاورت ایران و سیاست‌های توسعه طلبانه‌ی آنها که گاه رو در روی یکدیگر نیز قرار می‌گرفتند عملاً شرایطی را به وجود آورد که قدرت دولت مرکزی به شدت تضعیف می‌شد و آن‌ها با توافق و گاهی نزاع سرنوشت ایران را تعیین می‌کرد. البته حضور دوگانه قدرت خارجی در ایران باعث وضعیت نیمه استعماری یا استعمار غیرمستقیم در این کشور شد. در چنین وضعیتی حاکمیت رسمی از بین نرفته بود و کشور مستعمره‌ی قدرت خارجی نشده بود ولی دولت‌های خارجی با تکیه بر ضعف دولت مرکزی و نفوذی که از راه انعقاد قراردادهای به دست آورده بودند در تصمیم‌گیری دخالت می‌کردند.

## ۵) سیاست بقا

پراکندگی کنترل اجتماعی و نفوذ روزافزون قدرت‌های بیگانه در دستگاه سیاسی به خوبی نشانگر ضعف سراسری دولت در انجام کارویژه‌های ابتدایی خود بود. در چنین شرایطی، دولت «ضعیف» قاجار چاره‌ای جز پناه بردن به «سیاست بقا» نداشت. اما قاجارها بر خلاف دیکتاتورهای مدرن نه از ایدئولوژی منسجم و فراگیر برخوردار بودند و نه از نهادها و ابزارهای سیاسی، نظامی و امنیتی مدرن برای مدیریت و اعمال کنترل اجتماعی مانند حزب، دیوانسالاری، ارتش، پلیس بهره‌مند بودند، پس چگونه حیات و بقای خود را تضمین می‌کردند؟

به‌طور کلی، عناصر اصلی سیاست بقای حکومت قاجار را می‌توان در تقسیم و توزیع مناصب حکومتی، سرکوب، منزوی سازی، تحریک و در کل برقراری موازنه میان گروه‌های مختلف قدرت در داخل و خارج خلاصه نمود. همانگونه که آبراهامیان اشاره می‌کند: "قاجاریان بدون امنیت و توان نظامی و ثبات اداری و با مشروعیت ایدئولوژیک ناچیز فقط با

توسل به دو نوع سیاست مکمل در قدرت باقی ماندند. عقب‌نشینی هنگام رویارویی با مخالفان خطرناک و مهم‌تر از این دست‌کاری و تحریک اختلافات گروهی در جامعه‌ای چند پاره و متفرق (سیاست تفرقه بیانداز و حکومت کن) (آبراهامیان ۱۳۷۶، ۵۳۶). از نمونه‌ی این سیاست می‌توان به سرکوب شورش سال ۱۲۲۹ قمری در زمان فتحعلی شاه اشاره کرد. دُبد پس از دیدار از شیراز نوشت: شاه و وزرایش امیدوارند که اقتدار خود را با زنده نگه داشتن دشمنی بین دو گروه رقیب حفظ کند و در این زمینه فقط از سیاستی پیروی می‌کنند که در تمام کشور تعقیب می‌شود و به نظر می‌رسد از دیرباز روش حکومت در ایران بوده است (Debode, 1847, p 321).

این سیاست تعادلی حتی در بین مسئولان حکومت نیز وجود داشت و مصداق آن در دوره‌ی سلطنت ناصرالدین شاه بود که، مستوفی‌الممالک را در مقابل وزیر اصلاح‌طلبش مشیرالدوله قرار داد. بطور کلی، علاقه ناصرالدین شاه به اصلاحات پراکنده و مقطعی بود و هنگامی که با مخالفت گروه‌های قدرتمند جامعه‌ی شبکه‌ای روبرو گردید، دو صدر اعظم جدی و اصلاح‌طلب را قربانی و زمین گیر کرد. برای نمونه، اصلاحات امیرکبیر مخالفت شدید حکام سابق، مقامات پیشین، دیوانسالاری و اکثریت خانواده سلطنتی از جمله مهد علیا مادر شاه را برانگیخت. وانگهی صدارت امیرکبیر همزمان با توسعه امپریالیستی و نفوذ انگلستان و روسیه در ایران بود. اصلاحات اقتصادی امیر، منافع بسیاری از بازرگانان انگلیسی و روسی را به سود بازرگانان ایرانی محدود می‌کرد. این اقدامات با برداشتن حکام طرفدار روس و انگلیس از حکومت ولایات تقویت می‌شد. بنابراین، شاه ناگزیر در اواخر سال ۱۸۵۱ م - ۱۲۳۰ ش او را از کار برکنار و به کاشان تبعید کرد.

نمونه‌ی دیگر، این سیاست در رفتار پادشاهان قاجار با روسای ایالات و عشایر مشهود بود. قاجاریه به طرزی ماهرانه سعی می‌کردند هر ایل را با تشدید اختلافات داخلی تضعیف کنند و با کشاندن این اختلافات به دربار موقعیت خود را به عنوان داور منازعات تثبیت نمایند. «ضعف تشکیلاتی سران قبایل که مانع از بهم پیوستن و اتحاد ایالات می‌شد اجرای این سیاست را تسهیل می‌نمود. یک شیوه‌ی موثر اجرای سیاست مزبور آن بود که روسای ایالات را به طبقه حاکم راه بدهند، بعضی از روسای قبایل و ایالات جزو زمینداران بزرگ بودند پیوندهای بازرگانی داشتند و در مقام حاکم یا والی انجام وظیفه می‌کردند. این سیاست طبعاً موجب می‌شد تا ایل خود را بخشی از دولت مرکزی و طبقه‌های حاکم بدانند و با توجه به حمایت‌ها و مساعدت‌هایی که رییس ایل به اعضا می‌کند، قشر بندی درونی ایل و قبیله دستخوش دگرگونی شود. ایل قاجار به رغم اینکه خود بخشی از نخبگان حاکم ایران را تشکیل می‌داد رو به انحطاط رفت (فوران، ۱۳۷۸، ۲۰۹).

شیوه‌ی دیگر تحقق این سیاست، «ازدواج» بود. فتحعلی شاه بعنوان مثال در حدود ۲۰۰ بار ازدواج کرد. به جرأت می‌توان گفت که ازدواج‌هایش بیشتر یک مصلحت سیاسی بود تا رفتن به خانه بخت. همسران شاه نوعاً وابستگان درجه اول سران عشایر ایلات و فرمانروایان، خان‌ها و در مواردی علما بود. بیش از ۱۷۰ پسر و دختر فتحلیشاه، که از این وصلت‌ها بوجود آمدند. بنوبه‌ی خود پیوندهایی جدید برای دربار بوجود آوردند. در هر ازدواجی مخالفی به یک متحد و یا حداقل خشی بدل می‌گردید. همسران، پسران، دختران، دامادها و عروس‌های فتحعلیشاه دربار او را که هر روز گسترده‌تر می‌شد به وسیله‌ای برای نزدیکی و ارتباط با مراکز پراکنده قدرت در اطراف و اکناف مملکت مبدل ساختند (زیباکلام ۱۳۷۷، ۱۴۷).

یکی دیگر از عناصر سیاست بقای حکومت‌گران قاجار، تقسیم و توزیع مناصب حکومتی بود. برای نمونه فتحعلی شاه از سیاست زیانبار تقسیم حکمرانی بسیاری از ایالات در میان پسران و نوادگان خود پیروی کرد. «در زمان وی، بطور روزافزون مناصبی نظیر فرمانداری ایالات و یا پست‌های پایین‌تر از آن در مراسمی همانند یک حراج سالیانه به کسی که بهترین پیشنهاد را بدهد فروخته می‌شد. این کار موجب می‌گردید که فرد برنده کوشش کند تا در کوتاه‌ترین مدت حداکثر درآمد را از زمین‌های خود بدست آورد. زیرا او نمی‌دانست که آیا در بلندمدت هم صاحب این زمین خواهد بود که به بهره‌دهی آن علاقه مند باشد یا نه ... (کدی، ۱۳۶۹، ۹۵-۹۴).

"حمایت‌های خارجی" دو قدرت بزرگ روس و انگلیس نیز یکی از پایه‌های مهم سیاست بقای سلسله قاجار بود. در سرتاسر نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم، نفوذ روس و انگلیس در ایران به حدی رو به تزاید گذاشت که افراد و گروه‌ها درصدد برآمدند تا خود را به این یا آن قدرت متصل کنند. شاهان و حکومت‌های آنها نیز درصدد بودند تا از یک قدرت علیه قدرت دیگر بهره‌گیری کنند. نمونه بارز حمایت خارجی را پس از مرگ عباس میرزا در ۱۸۳۳ م - ۱۲۴۹ ش و سپس مرگ فتحعلیشاه در ۱۸۳۴ م - ۱۲۵۰ ش در جریان بحران جانشینی دودمان قاجار می‌توان مشاهده نمود. این چالش جانشینی با شناسایی مشروعیت این سلسله توسط قدرت‌های بزرگ صاحب نفوذ در ایران فیصله یافت. در سال ۱۸۳۴ م و نیز در سال ۱۸۴۸ م دولت روسیه طبق ماده ۷ عهدنامه ترکمنچای حق عباس میرزا ولیعهد و جانشین منصوب فتحعلی شاه برای جلوس بر تخت سلطنت را به رسمیت شناخت. حمایت انگلیس از محمدشاه و سپس از ناصرالدین میرزا پادشاهی آنان را تضمین کرد و در نتیجه‌ی این اقدامات قاجارها هرگونه تهدید داخلی نسبت به حکومت خود را نادیده گرفته و از ایجاد اصلاحات عمده در سازمان اقتصادی، نظامی کشور خودداری ورزیدند. پادشاهان قاجار نیز متقابلاً سعی می‌کردند با اعطای امتیازات مختلف این روابط کلانتالیستی را تقویت و حفظ نمایند.

در مجموع، ویژگی این دوره تغییرات اجتماعی-اقتصادی بود که عمدتاً از تماس با غرب ناشی می‌شد. برخورد سریع و کوبنده امواج اقتصاد جهانی به ساحل آرام جامعه‌ی سنتی ایرانی و همچنین ورود اندیشه‌های نو و ایدئولوژی‌های سیاسی مدرن به ساخت فکری ایرانیان در قرن نوزدهم، شکافی اساسی بر پیکره‌ی ساختارهای اجتماعی، اقتصادی فرهنگی و فکری این کشور وارد آورد و ناکارآمدی نظام معانی و استراتژی‌های سنتی بقا را که از سوی نخبگان سیاسی و رهبران مقتدر محلی جهت کنترل اجتماعی اعمال می‌گردید، برملا کرد. البته ریشه‌های عمیق ناکارآمدی نظام سنتی در برابر نظام دولت-ملت اروپایی را بیشتر باید در "درون" جستجو نمود. در واقع، می‌توان گفت عوامل درونی زمینه‌های پدیدار شدن بحران را پدید آوردند و فشارهای بیرونی سبب شدند تا این عوامل با سرعت بیشتری به فروپاشی نظم سنتی منجر شوند.

## ۶) انقلاب مشروطه؛ رویارویی الگوهای کنترل اجتماعی و استراتژی‌های

بقای سنتی و مدرن (۱۲۸۵ش، ۱۹۰۵م)

انقلاب مشروطه در تاریخ سیاسی ایران مبین زوال و فروپاشی ساخت قدیم قدرت (استبداد سنتی) و آغاز تکوین ساخت دولت مدرن (دولت قوی) بوده است. یکی از مهم‌ترین پیامدهای جریان نوسازی، ترک برداشتن نظام دانایی یا صورتبندی معرفتی سنتی (استراتژی‌های سنتی بقا) و همچنین تضعیف مبانی الگوهای سنتی کنترل اجتماعی بود که مشروعیت ساخت قدیم قدرت را فراهم می‌کرد. بدین ترتیب، اصول بنیادین همچون مراتبی بودن جامعه و سیاست، پیوند دین و دولت و تقدیرگرایی و لزوم اطاعت دچار ناکارآمدی شد و دگرگونی و شالوده‌شکنی ساختار گذشته همزمان با نفوذ غرب و به تعبیر دقیق تر "تجدد" و بسط سیطره‌ی آن به کشورهای پیرامونی و ظهور انحطاط و عقب ماندگی جامعه، نسبت به غرب آغاز شد.

جنبش مشروطیت بر آن بود که فرهنگ سیاسی ایران را بر مبنای سنت لیبرالی مدرن، بازسازی کند. برای تحقق چنین مقصودی لازم بود که رهبران مشروطه، فرهنگ ایرانی را با مدرنیته متلائم کنند و در جهت دموکراتیک کردن نهادها و روندهای سیاسی در ایران تلاش کنند. تا پیش از نهضت مشروطیت در دوران استبداد قاجار هیچ زمینه‌ای برای پیدایی و تشکل احزاب وجود نداشت. نیروی متشکل سیاسی غیرروحانی که بتواند نقش اپوزیسیون دولت و در معنای عام آن حکومت را به عهده گیرد، در میان نبود. چنین نقشی عملاً به عهده روحانیون بود. تقسیم قدرت اجتماعی دو سو داشت یا در حیطه اقتدار دین بود یا در حیطه اقتدار

سلطنت که در معنای عام از آن به "دولت" تعبیر می‌شد. از نهاده‌ها و سازمان‌های کارآمد جامعه مدنی خبری نبود. به همین جهت از شاه و صدر اعظم و وزرایش به روسای دولت و از مراجع و مجتهدان به رؤسای "ملت" تعبیر می‌شد. "ملت" در معنای شریعت، دین و آئین و گاه در معنای پیروان دین و آئین و دولت در معنای سلطنت، حکومت و عوامل آن بکار می‌رفت "ملت و دولت" یا به تعبیر روشن‌تر دیانت و سلطنت دو پایه اساسی قدرت سیاسی - اجتماعی بودند.

از آن جایی که قدرت سیاسی در ساختار دولت متجلی بود و مذهب نیز به عنوان فرهنگ غالب در شکل دهی به آن نقشی عمده ایفا می‌کرد از دید روشنفکران و منتقدان اجتماعی این دو مرکز قدرت می‌بایست محل نقد و تغییر واقع می‌شدند. بسیاری از متفکران مشروطه یا از نخبگان سیاسی بودند (به عنوان مثال امیرکبیر، قائم مقام فراهانی، مشیرالدوله ...) و یا به بخشی از طبقه روحانیت تعلق داشتند (از باب نمونه؛ سید جمال الدین اسدآبادی، محمدحسین نائینی و ملک المتکلمین).

مشروطیت بر آن بود تا خواست‌های ناهمگون علما با اصلاح‌طلبان سکولار را با هم جمع کند و از این جهت شامل تناقضاتی آشکار بود. به عنوان مثال در حالی که در قانون اساسی از حاکمیت مردمی سخن به میان آمده بود، ولی مادهٔ دوم با تصریح ایجاد شورای نظارتی مرکب از پنج تن از علما که از قدرت رد مصوبات خلاف شرع مجلس برخوردار بودند، دامنه‌ی آن را محدود کرده بود. علاوه بر این قانون اساسی "اصل تساوی در برابر قانون و آزادی‌های مربوط به مجلس و مطبوعات را تا آنجا که مخالف اسلام نباشد" تضمین کرده بود. از این رو چندان شگفت‌انگیز نیست که مشروطیت ایران موجب شکافی عمیق در اردوگاه علما گردیده و اختلافات موجود میان اصلاح‌طلبان سکولار و علمای مشروطه خواه را بیش از پیش آشکار ساخت. اختلاف نظر میان علما و همچنین بین علما و روشنفکران درخصوص نوع حکومت مشروطه، آزادی و مسأله قانونگذاری بود، به رغم اعطای امتیازات چند به علما، از جمله اعلام آیین تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور، گروهی کوچک از علما با مشروطه خواهی مخالفت ورزیدند. شاخص‌ترین چهره‌ی آن‌ها، آیت ... شیخ فضل ... نوری بود که متمم قانون اساسی را "کتاب اشتباهات" و مشروطه خواهان را کافر خواند. وی در خصوص مخالفت خود با تضعیف نهاد سلطنت معتقد بود:

... بنای اسلامی بر این دو امر است "نیابت در امور نبوتی و سلطنت" و بدون این دو احکام اسلامی معطل خواهد ماند. فی الحقیقه سلطنت قوهٔ اجرائیه احکام اسلام

است... اگر بخواهند بسط عدالت شود باید تقویت این دو فرقه بشود... (ترکمان، ج ۱  
۱۳۶۲، ۱۱۰-۱۱۱).

در تقابل با آیت... نوری، جامع ترین و مشهورترین دفاع از مشروطه خواهی توسط میرزا محمد حسین قروی نائینی صورت گرفت. نائینی آراء خود را در کتاب "تنبيه الامه و تنزیه المله..." بیان کرده است. "کتاب وی بلافاصله به تأیید دو مرجع بزرگ تقلید وقت آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی رسید. وی در این کتاب ضمن غیرمشروع خواندن تمامی حکومت‌های غیردینی در غیاب امام عصر، شکل مشروطه‌ی حکومتی را نسبت به دیگر اشکال حکومت قابل قبول دانست که به واسطه‌ی آن قدرت مطلقه‌ی حاکم، محدود و میزان مشخصی از حاکمیت به مردم واگذار می شد وی اظهار داشت که مساوات در برابر قانون و حاکمیت مردم اصول زیربنایی حکومت پیامبر در مکه را تشکیل می دادند (حائری، ۱۳۶۰، ۱۹۷-۱۶۵).

در مجموع اگر نیروهای سنتی با انگیزه‌هایی چون تضمین اجرای شریعت و برقراری عدالت و قطع دخالت و سیطره بیگانگان از مملکت، مدافع انقلاب مشروطه بودند، نوگرایان وبه ویژه روشنفکران تحقق ایده‌هایی مانند مشروطیت، قانون، آزادی، افزایش اقتدار و کارایی حکومت، ایجاد نظام سیاسی یکپارچه و منسجم به جای نظام کهنه و فرسوده‌ی قاجار و پیشبرد تحولات اقتصادی و اجتماعی و در یک کلام ایجاد "دولت مدرن" را دنبال می کردند. "بررسی مباحث و کشمکش‌های مجلس اول از یک سو و دربار و دولت از سوی دیگر در تدوین قانون اساسی نشانگر آن است که مجلس با توجه به شیوه اعمال قدرت در گذشته و نیز نگرانی از هواداران رژیم پیشین درصدد تغییر شیوه‌ی اعمال قدرت از خودکامه و استبدادی به مشروطه و محدود بود (آدمیت، ۲۵۳۵، ۳۹۳-۳۸۳). حقوق ملت ایران" فصل مستقلی از متمم قانون اساسی بود که در هجده اصل بر آزادی‌ها، حقوق و مصونیت‌های ملت در مقابل دولت تأکید می‌گذارد. بر اساس اصل بیست و ششم "قوای مملکت ناشی از ملت" بود. بدین ترتیب اصل حاکمیت ملی در قانون اساسی به رسمیت شناخته شد. بر تفکیک قوای سه گانه و مسئولیت وزرا در برابر مجلس نیز صحنه گذاشته شد. اختیارات و استقلال قوه قضائیه از دولت و تسلط آن بر محاکم شرع و نظام قضایی عرف نیز در مواد ۷۱ تا ۸۹ سرانجام به کرسی نشانداده شد (همان، ۳۹۳).

عرصه خصوصی تا اندازه ای از عرصه عمومی تفکیک شد و جامعه مدنی به طور ضعیف و ناپایدار شکل گرفت. دولت از حالت شخصی و انتسابی به ایل قاجار به دولت ایران تحول یافت. لوایحی در جهت انجام اصلاحات مالی و شیوه واگذاری امتیازات به دول و سرمایه گذاران خارجی تصویب شد و بدین سان گام‌هایی در جهت تحول از اقتصاد خراجی برداشته

و از قدرت مالکان و اربابان زمیندار تا اندازه‌ای کاسته شد. قانون تشکیلات ایالتی تصویب و ضرورت تشکیل مجالس و انجمن‌های محلی، ایجاد نظام وظیفه‌ی عمومی و توزیع املاک اربابی میان دهقانان پیش‌بینی شد (همان، ۴۸۷-۴۳۳).

با وجود این که مبارزات مشروطه‌خواهان تا حدودی شرایط لازم برای ایجاد دولت نوین را در ایران فراهم آورد، اما جنبش مشروطیت از دستیابی به اهداف کامل خود یعنی حکومت قانون، پارلمان و مشارکت آزاد گروه‌ها در زندگی سیاسی بازماند. قبل از هرچیز دلایل این ناکامی را در داخل باید جستجو نمود:

در مقطع زمانی مورد نظر، شرایط ساختاری و تاریخی امکان تأسیس دولت مدرن در قالب دولت مشروطه فراهم نبود. جامعه ایران به لحاظ زمانی از عدم انطباق شرایط ذهنی و عینی رنج می‌برد. مشروطه‌خواهان در شرایطی آرزوی تأسیس دولتی مانند دولت‌های لیبرال مشروطه قرن نوزدهم و بیستم اروپا را در سر داشتند که جامعه ایران از نظر اجتماعی یعنی گذر از صورت‌بندی ماقبل سرمایه‌داری در شرایطی مشابه قرن هفدهم اروپا بود. از این حیث وضعیت ایران با گفتمان مشروطیت غرب "معاصر" نبود. بدین ترتیب در عصر مشروطه شاهد "دو زمانه شدن" تاریخ ایران هستیم. این امر نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که کشورهای "همچون ایران" فاقد زمان تاریخی خاص "خود بوده و بالطبع فکر توسعه ناشی از یک تحول درون زاد در صورت‌بندی ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و یا تحول فرهنگی کشور نبوده است. همین امر یعنی "وارداتی" و "تحمیلی" بودن این پدیده منشأ بروز و تشدید چندپارگی‌های فرهنگی، دسته‌بندی‌های سیاسی و عدم دستیابی به اجماع پیرامون مسایل کلان مملکتی بوده است. فرهنگ سیاسی ایران از مناسبات عشیره‌ای و تضاد و غلبه‌ی قبایل بر یکدیگر ریشه می‌گرفت. استبداد حکومتی و مناسبات پدرسالارانه‌ی ارباب و رعیتی و یا ایلی که تا عصر مشروطه در ایران ادامه داشت، با کثرت‌گرایی اروپایی که از ساختاری دیگر برمی‌خاست، هیچ‌گونه مناسبتی نداشت. تلاش برای پیوند زدن فرهنگی که ساختار زیربنایی آن بر تقسیم قدرت نهفته بود با جامعه‌ای متمرکز آب در هاون کوبیدن بود. شاه ایرانی بدون گرایش به تغییر ساختاری که نهاد سیاست بر آن می‌چرخید مستبد و خودسر زاده می‌شد. از شاه مستبد نمی‌توان توقع داشت که قدرت خود را مشروط کند.

از سوی دیگر در ایران آن زمان، هیچ نیروی اجتماعی مستقل و منسجم وجود نداشت که از فعالیت‌های روشنفکرانه برای تأسیس و تدوین و پیشبرد نوسازی حمایت کند. ایران در تاریخ خود از طبقه اشراف مستقل از حکومت برخوردار نبود اشرافیتی که عناصر لیبرال آن ممکن بود در تعارض با زیادخواهی‌ها و خودسری‌های حکومت استبدادی رو به زوال، از

برنامه های نوسازانه و اصلاحی روشنفکران حمایت کنند. در انقلاب مشروطه نیز بزرگ‌ترین متحدان دولت خودکامه را طبقات زمیندار و در کل اعیان تشکیل می دادند. وانگهی، بورژوازی ایران نیز تا حدی ضعیف بود که به‌طور خودانگیخته توان حمایت از روشنفکران و پیشبرد طرح‌های نوسازی را نداشت که متضمن منافع طبقاتی خودش بود. به علاوه، خرده بورژوازی ایران همانند روشنفکران، در غیاب علما توانایی رهبری و بسیج توده‌ی مردم را در جهت اهداف خود نداشتند. آنها از دیرباز با روحانیون پیوندهای مذهبی، خانوادگی و مالی داشتند و علایق آنها تا حدود زیادی در تعارض با آموزه‌های روشنفکران قرار داشت. از نظر گرایش‌های ایدئولوژیک، بازرگانان و بازاریان روی هم رفته در دوران بعد از انقلاب مشروطه در مقابل روشنفکران و تجدد گرایان قرار گرفتند.

### نتیجه

در این نوشتار، تلاش کردیم انگاره‌ی نظری متفاوت برای تبیین جامعه‌شناختی روابط دولت - جامعه در عصر قاجار بدست دهیم. در انگاره‌ی مزبور سازمانهای قدرتمند اجتماعی و همچنین دولت روی هم‌رفته بخشی از محیط منازعه هستند. به عبارت دیگر، ساختارها و بازیگران مختلف اجتماعی بر سر چگونگی سازماندهی و اداره‌ی حیات اجتماعی، هدایت رفتار افراد و در اختیار گرفتن کنترل اجتماعی با یکدیگر در حال منازعه هستند و سعی می‌کنند قواعد بازی خود را بر دیگری تحمیل نمایند. فرضیه اصلی ما در این نوشتار این بود که رفتار سیاسی دولت به شدت متأثر از رفتار سایر بازیگران اجتماعی است. در چنین محیطی، دولت توانایی انجام تحول اجتماعی و پیشبرد اولویت‌های خود را نداشته با موانع نفوذ ناپذیری برای اعمال سلطه‌ی خود مواجه می‌شود. از اینرو لاجرم جهت بقای خود و حفظ ثبات اجتماعی به سمت رویکردهای اقتدارگرایانه میل می‌کند. به عبارت دیگر برخلاف رویکردهای دولت محور که منابع سنتی مقاومت در یک جامعه‌ی جهان سومی و در حال‌گذار را نادیده انگاشته و دولت را قدرتی فائقه، لویاتان گونه، غیرقابل تعرض و توانایی آن را اغراق‌آمیز جلوه می‌دهند. در نوشتار حاضر سعی کردیم با تاکید بر رابطه‌ی بازتابی دولت - جامعه این نکته را روشن سازیم که دولت در ایران خودکامه، استبدادی، اقتدارگرا، دیکتاتوری یا هر شکل دیگری از حکومت‌های غیر دموکراتیک بوده باشد به‌رحال در خلاء فرمان نمی‌رانده و تا حدود زیادی متأثر از پویای‌های اجتماعی بوده است. در جامعه‌ی شرقی ایران چنانچه حاکم توانایی و صلاحیت خود را در حفظ نظم و سلسله مراتب اجتماعی سنتی به هر دلیلی از دست می‌داد و یا قصد انجام تحول اجتماعی داشته به حوزه‌ی کنترل و اختیارات گروهها و اقشار سنتی تجاوز می‌کرد با خطر شورش و سرنگونی مواجه می‌شده است. از این حیث دولت در ایران با



جامعه‌ای قدرتمند یا به تعبیر میگدال «جامعه شبکه‌ای» روبرو بوده است. با این حال، همین جامعه از آنجا که تصویر روشنی از نظام سیاسی بدیل برایش متصور نبوده و ضابطه و مکانیسمی برای انتقال مسأله‌آمیز قدرت در اختیار نداشته است، می‌توان «جامعه‌ای ضعیف» توصیف نمود. از همین‌رو ستاً از استبداد همگانی به استبداد فردی پناه می‌برده است. از حیث مقطع زمانی مورد بحث، در این پژوهش گفتیم که عصر قاجار تصویری از یک «جامعه شبکه‌ای» و «دولت ضعیف» را بر ما عرضه می‌دارد جامعه‌ای ناهمگون، پراکنده، و چند پاره به لحاظ کنترل اجتماعی که هرکدام از بازیگران مقتدر اجتماعی نظیر شاهزادگان، روسای قبایل و ایلات، رهبران مذهبی، تجار و بازرگانان و اشراف زمیندار بخشی از کنترل اجتماعی در اختیار خود دارند و در برابر سیاست‌های نوگرایانه‌ی معدود نخبگان اصلاح طلب مقاومت می‌کنند. دولت ضعیف قاجار نیز که توانایی اعمال نفوذ موثر در پیرامون اجتماعی خود و انجام وظایف اولیه خویش - چه رسد به انجام تحول اجتماعی - را نداشت به ناچار جهت حفظ ثبات اجتماعی به سیاست بقا پناه برد. اما همانطور که نشان دادیم نفوذ امواج سهمگین اقتصاد بازار جهانی و همچنین ورود اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی از مغرب زمین به جامعه عصر قاجار الگوهای کهنه کنترل اجتماعی و استراتژی‌های بقایی که از سوی دولت و بازیگران سنتی به مردم ارائه می‌شد را تضعیف نمود و نظم و تعادل سنتی جامعه را بر هم زد. ثمره این تحولات شکل‌گیری انقلاب مشروطه بود که شکافی اساسی بر پیکره ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه وارد آورد و دولت ضعیف قاجار به تعبیر جامعه‌شناختی با معضل انطباق کارکردی روبرو گردید. با اینحال، استراتژی‌های بقای متعارض که از سوی بازیگران مختلف انقلاب مشروطه ارائه گردید، نتوانست نقطه تلاقی و اجماعی بیابد بطوری که تداوم کشمکش‌ها و عدم هم‌پذیری سیاسی گروه‌های مختلف از یکسو و خطر مداخله بیگانگان و از دست رفتن تمامیت ارضی کشور از سوی دیگر نهایتاً منجر به این شد انقلابیون «بقا و امنیت» را بر «تحول و پیشرفت» ترجیح دهند. نهایتاً اینکه مطالبات دموکراتیک آزادیخواهان به «حاشیه» رانده شد و استقلال و تمامیت ارضی به متن آمد. این دقیقه مستلزم شکل‌گیری دولت مقتدر مرکزی بود که در سیمای دولت رضاشاهی فعلیت یافت: تجدد اقتدارگرایانه.

## منابع و مأخذ:

### الف - فارسی:

۱- آبراهامیان، پرواند، (۱۳۷۸). ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی (تهران: نشر نی).

- ۲- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۷۶). مقالاتی در جامعه شناسی سیاسی ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، (تهران: شیرازه).
- ۳- آدمیت، فریدون. (۱۳۴۰). فکر آزادی و نهضت مشروطه در ایران (تهران: انتشارات سخن).
- ۴- آدمیت، فریدون. (۲۵۳۵). ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، (تهران: انتشارات پیام).
- ۵- آشوری، داریوش، (۱۳۷۶). ما و مدرنیته، (تهران: انتشارات صراط).
- ۶- الگار، حامد، (۱۳۵۵). دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، (تهران: توس) و.
- ۷- بشیریه، حسین، (۱۳۸۰). موانع توسعه سیاسی در ایران، (تهران: گام نو).
- ۸- ترکمان، محمد. (۱۳۶۲). رسائل، اعلامیه‌ها و مکتوبات و روزنامه شیخ فضل‌الله نوری، (تهران).
- ۹- جهاننگلو، رامین. (۱۳۷۹). ایران و مدرنیته (گفتگوهای رامین جهاننگلو با پژوهشگران ایرانی و خارجی در زمینه رویارویی ایران با جهان مدرن)، (تهران: نشر گفتار).
- ۱۰- رجایی، فرهنگ. (۱۳۷۸). مشکله‌ی هویت ایران امروز، ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ (تهران: نشر نی).
- ۱۱- زیباکلام، صادق. (۱۳۷۷). سنت و مدرنیسم، (تهران: انتشارات روزنه).
- ۱۲- عنایت، حمید. (۱۳۷۲). اندیشه سیاسی اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، (تهران: انتشارات خوارزمی).
- ۱۳- فوران، جان. (۱۳۷۸). مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، (تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا).
- ۱۴- کدی، نیکی. آر. (۱۳۸۱). ایران دوره قاجار و برآمدن رضاشاه، ترجمه مهدی حقیقت خواه (تهران: انتشارات ققنوس).
- ۱۵- لمتون، آن. (۱۳۷۹). نظریه دولت در ایران، ترجمه چنگیز پهلوان (تهران: نشر گیو).
- ۱۶- لمتون، آن. (۱۳۴۵). مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، (تهران: بنگاه ناشر و ترجمه کتاب).
- ۱۷- میلانی، محسن. (۱۳۸۱). شکل‌گیری انقلاب اسلامی، از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، ترجمه مجتبی عطارزاده (تهران: گام نو).
- ۱۸- مستوفی، عبدالله، بی تا، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد اول، کتابفروشی زوار (تهران).

### ب- خارجی:

- 1-Amanat, Abbas. (ed). (1983). Cities and Trade: Consul. Abbott on the Economy and Society of Iran, (1847). (London axford university Press)
- 2- Baharier, Jalian, (1971), Economic Development in Iran 1900-1970 (London. Oxford university press).
- 3- Issawi, Charles, (1971), The Economic History of Iran 1800- 1914 (The university of Chicago Press).

- 4- Migda, Joel, S. (1988). Strong Societies and weak states; state – society Relationship and state capabilities in the third world (princeton university press).  
5- Dehode, (1847). Travels in Luristan and Arabestan, vol II, (London).

### نمودار ۱-۱: مدل و منطق مناسبات دولت و جامعه در ایران معاصر

